

راهکارهای مقابله با فقر فرهنگی از منظر اسلام با تأکید بر اندیشه آیت الله محسنی^(ره)

اسحاق علی فهیمی*

چکیده

علیرغم تلاش‌های گسترده در باره فقر، به مثابه یک معضل همیشگی بشر، از منظر اقتصادی، کمتر توجهی به این پدیده از بعد فرهنگی صورت گرفته است. نوشته حاضر در تلاش است که تحت عنوان «راهکارهای مقابله با فقر فرهنگی از منظر اسلام با تأکید بر اندیشه آیت الله محسنی» با رویکرد دیالکتیکی و روش اسنادی ابعاد فرهنگی این پدیده را مورد توجه قرار دهد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که میان اقسام اقتصادی و فرهنگی فقر رابطه دیالکتیکی برقرار است و ریشه‌های فقر اقتصادی و غنای آن را باید در فقر فرهنگی و غنای فرهنگی جستجو نمود. دیالکتیک جهان بینی خرافی و الهی، دیالکتیک جهل و عقل، دیالکتیک فردگرایی و جمع‌گرایی، دیالکتیک بی‌عدالتی و عدالت‌محوری و دیالکتیک تجمل‌گرایی و اعتدال‌گرایی را می‌توان مهم‌ترین سویه‌های فقر و غنای فرهنگی به شمار آورد.

کلیدواژگان: فرهنگ، فقر، فقر فرهنگی، فقر اقتصادی، دیالکتیک، آیت الله محسنی.

مقدمه

به همان اندازه که فقر و محرومیت همواره یکی از چالش‌های اصلی فراروی جوامع بشری بوده است و انسان‌ها مدام با این پدیده شوم دست به گریبان بوده‌اند، مبارزه با فقر و ارائه راهکارهایی تئوریک و پراتیک جهت فقرزدایی نیز همواره جریان داشته است. با این حال بشر هیچ‌گاه موفق به مهار این معضل خانمان‌سوز نشده است. شاید یکی از دلایل آن به تبیین ناکفایت مند از این پدیده، نحوه برخورد با این معضل و راهکارهای ارائه شده برگردد. شواهد نشان از آن دارد که در طول تاریخ فقر همواره به مثابه یک مفهوم و یک پدیده اقتصادی در نظر گرفته شده است و راه‌حل‌ها نیز همواره از این منظر ارائه شده است. از این رو، تقلیل فقر به فقر اقتصادی و تلاش برای ریشه‌یابی و ارائه راهکار از این منظر را می‌توان نوعی نگاه تقلیل‌گرایانه و ریشه‌لایحل این معضل به‌شمار آورد. اما مطالعات اخیر نشان از آن دارد که در کشورهای صنعتی نگاه به ماهیت فقر، مفهوم، ریشه‌ها و عوامل آن و همچنین راهکارهای فقرزدایی به نحو بنیادینی تغییر کرده است (Sen, ۱۹۸۵; ۱۹۹۹; ESCAP, ۲۰۰۳). مطالعات انجام شده در جوامع پیشرفته بعد از دهه ۱۹۷۰ م نشان از ناکارآمدی رویکردهای سیاسی و حکومتی از بالا به پایین و سیاست‌های اقتصادی بازار محور در مسئله فقر دارد. در پی این قضیه اکنون بیشتر نظریه‌ها رویکرد اجتماع‌محور و فرهنگ‌محور را در پیش گرفته‌اند که بیشتر مبتنی بر نگاه فرهنگی و اجتماعی از پایین به بالا است و نوعی رویکرد توانمندسازی و تغییر بینش، نگرش و ارزش‌های فقر را مورد مذاقه و نقض و ابرام قرار داده‌اند (مدنی فرخی، ۱۳۰۴: ص ۸۹؛ قانع‌راد، ۱۳۸۴).

واقعیت فوق نشان از آن دارد که فقر همانند دیگر پدیده‌های پیچیده انسانی، به تناسب پیچیدگی زندگی انسان، یک پدیده چندبعدی و چندلایه است و ابعاد مختلف آن در یک دیالکتیک مضاعف در کنش و اندرکنش بسرمی‌برند. این حقیقت گویای این مطلب است که نگاه تک بعدی به قضیه فقر نه تنها راهگشا نیست که ممکن است راهزن نیز باشد. از این منظر اگر به قضیه نگاه کنیم، باید فقر و ریشه‌های آن را در فرهنگ جوامع جستجو کنیم. طبعاً ریشه‌یابی فقر، فقرزدایی و مبارزه با آن نیز باید از یک چشم‌انداز دیالکتیکی انجام شود؛ چشم‌اندازی که رویکردهای جامعه‌شناختی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را به مثابه یک

رویکرد دیالکتیکی میان رشته‌ای سرلوحه خود قرار دهد.

بدون تردید، این امر نیازمند آن است که ما باید نخست در کنار مفهوم متعارف «فقر اقتصادی»، از مفهوم جدیدی به نام «فقر فرهنگی» و «فرهنگ فقر» سخن به میان آوریم. در گام دوم با در نظر داشت روش و چارچوب دیالکتیکی از منظر جامعه‌شناختی به ریشه‌ها و راهکارهای فرهنگی فقر پردازیم؛ رویکرد بدیعی که از نوآوری‌های این تحقیق به‌شمار می‌رود. رویکردی که در علوم انسانی تا کنون کمتر مورد توجه بوده است، پرداختن به این قضیه از منظر آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه حکایت از بدیع بودن دوچندان آن نیز دارد.

از آنجا تحقیقات که تاکنون انجام شده همواره به این پدیده از منظر اقتصادی پرداخته‌اند، نگارنده در این تحقیق، با توجه به گنجایش حجم مقاله علمی و فرصت زمانی، بر آن است که فقر فرهنگی به مثابه ریشه فقر اقتصادی را از منظر اسلام با تأکید بر اندیشه آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه مورد بحث و بررسی قرار دهد. نگارنده تلاش دارد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: فقر فرهنگی چیست؟ ریشه‌ها و عوامل آن کدامند؟ راهکارهای مبارزه با آن‌ها کدامند؟ طبعاً پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها که ملاک داوری و ارزیابی این نوشته نیز خواهد بود، مبتنی بر پی‌مودن مسیر زیر است: چستی فقر و انواع آن، چستی فقر فرهنگی، ریشه‌ها و عوامل آن و سرانجام راهکارهای برون رفت از آن.

مفهوم‌شناسی فقر و فقر فرهنگی

لغت‌شناسان برای فقر معانی بسیاری ذکر کرده‌اند که عبارتند از: تنگدستی، تهیدستی، پریشانی و غیره. افزون بر این آنان فرد مبتلا به درد کمرو یا شکستگی ستون فقرات را فقیر نامیده‌اند. بر این اساس تهیدست را فقیر می‌خوانند، زیرا ستون فقرات توانایی اش شکسته است (طهماسبی آملی، ۱۳۸۰، ذیل ماده فقر).

در متون دینی فقردارای معانی متعددی است؛ به گونه‌ای که بین این معانی صرفاً اشتراک لفظی برقرار است. نداری در برابر دارایی که در آیات و روایات از آن با تعبیری همچون سوء و بدی، بلا و بدبختی، شرو زشتی، سختی شدید، ذلت و خذلان و امری بدتر از مرگ یاد شده است (حکیمی، ج ۴؛ ص ۲۷۸)، از جمله مواردی‌اند که به عنوان معنای فقر آمده‌اند. مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله علیه نخست مانند اهل لغت فقیر را تهیدست معنا می‌کند، سپس به مقایسه

واژه فقیر و مسکین می‌پردازد و موقعیت مسکین را دشوارتر معرفی کرده و می‌فرماید: مسکین تنها نداران نمی‌گویند، بلکه به کسی می‌گویند که علاوه بر آن دچار خواری و ذلت هم باشد، یعنی فقرش به حدی برسد که مثلاً مجبور شده، از آبروی خود مایه گذاشته، دست احتیاج نزد دیگران دراز کند (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۳: ص ۸۹).

در علوم انسانی نیز در تعریف فقر اختلاف نظر اساسی بین محققان وجود دارد که منشأ این اختلاف مبتنی بر، نوع نگرش آنها نسبت به مسئله فقر است. اقتصاددانان بیشتر به زمینه ظهور و نتایج فقر توجه نموده و به ندرت به تحلیل اجتماعی آن پرداخته‌اند. در ادبیات جامعه‌شناسی معمولاً دو مفهوم فقر و نابرابری در کنار یکدیگر به کار می‌روند (افروغ، ۱۳۷۹: ص ۶۸). این دو مفهوم با اینکه از حیث معنی، مستقل از همدیگر هستند، اما به نظر می‌رسد، کاربرد مستقل ندارند؛ زیرا از یک سو فقر متأثر از نابرابری است و از سوی دیگر نابرابری اجتماعی هم مؤید وجود فقر در جامعه است و این نشان از دیالکتیک فقر اقتصادی و فقر فرهنگی دارد.

در جامعه‌شناسی فقر را معمولاً «برآورده نشدن نیازهای اساسی بشر به حد کفایت» تعریف کرده‌اند. این نیاز می‌تواند مادی باشد و می‌تواند غیر مادی باشد (راچ، ۱۳۵۴: ص ۱۵). تعیین نیازهای اساسی انسان امری استاندارد و معین نیست، بلکه این نیازها از فرد تا فرد، از جامعه تا جامعه، از زمان تا زمان و مکان تا مکان دگرگون می‌شوند. امروزه نیازهای بنیادین انسان را بدین‌گونه برمی‌شمارند: خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت و درمان، آموزش، نقل و انتقال، تشکیل خانواده، ورزش و اوقات فراغت، آزاد بیان و عقیده. برخی محققان این نیازها را به سه گروه اساسی تقسیم می‌کنند که عبارتند از: تغذیه، سرپناه و سلامتی جسمی و روحی که در صورت نبودن آن‌ها، حکم به فقیر بودن فرد در جامعه می‌کنند.

در این تحقیق مراد از مفهوم فقر، فقر به معنای جامعه‌شناختی آن است که می‌توان آن را در قالب مفهوم ترکیبی «فرهنگ فقر» یا «فقر فرهنگی» بیان نمود که گسیختگی فرهنگی و تأخر فرهنگی از نشانه‌های بارز آنند. از این رو، خصیصه‌های فرهنگی چون تنبلی، کوچک‌اندیشی، ساده‌انگاری، خساست فکری، روزمرگی، سطحی‌نگری، طمع‌ورزی، حسادت، بخل، تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی را می‌توان بارزترین شاخص‌های آن به‌شمار آورد. از این منظر، فقر نه نوعی محرومیت مادی بلکه نوعی زندگی غیر عقلانی است که فرهنگ فقر با شاخص‌های فوق را اولاً در روح و روان افراد یک جامعه نهادینه می‌کند و در قدم بعدی از نسلی به نسلی دیگر

منتقل نموده و ساختارمند می‌سازد. برای درک دقیق‌ترین معنا از فقر خوب است که به انواع و اقسام فقر اشاره‌های داشته باشیم.

نتیجه آن‌که مفهوم «فقر فرهنگی» و «فرهنگ فقر» یک مفهوم ترکیبی است که از دو کلمه فقر و فرهنگ تشکیل شده است. کلمه فقر، نقصان و نیاز را مطرح می‌کند اما فرهنگ، تعریف‌های مختلفی دارد و در اصطلاح کلی همه اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهای یک مجموعه انسانی را شامل می‌شود. از این رو صورت ترکیبی آن بدین معنا است که در یکی از اصول، مؤلفه‌ها و ابعاد فرهنگی جامعه نقصان وجود دارد. پس مراد از فقر فرهنگی، نواقص و نیازها در یکی از موارد فوق الذکر است که به نوبه خود به دلیل خاصیت دیالکتیکی بودن پدیده‌های اجتماعی، موارد بیشتری از فقر فرهنگی و فقر اقتصادی را به دنبال دارد و خود نیز در مرحله بعدی از آن متأثر خواهد شد.

انواع فقر

با کنکاش در متون دینی این نتیجه به دست می‌آید که فقر انواع و اقسام مختلفی دارد که در ذیل به منظور مشخص نمودن فقر فرهنگی به برخی از اقسام فقر اشاره می‌کنیم.

فقر وجودی

این مفهوم از فقر در فلسفه و عرفان به کار می‌رود. از نگاه فیلسوفان و عارفان، جز خداوند همه موجودات جهان فقیر و نیازمندند. خداوند تنها موجود بی‌نیازی است که از توانگری ذاتی برخوردار است. چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «ای انسان شما فقیرانی به سوی خدا هستید و خداوند غنی و شایسته حمد است» (فاطر، ۱۵).

هر قدر انسان از این نیازمندی آگاهی بیشتری پیدا کند، به خداوند نزدیکتر می‌شود و به درجات بالاتری از کمال دست می‌یابد. بنابراین پیامبران و امامان فقیرترین انسان‌ها بودند و بر این فقر خود افتخار می‌کردند. «الفقر فخری و به افتخر» همواره مورد تأکید آن ذوات مقدسه بود.

در حدیث مشهور پیامبر بزرگ اسلام که «الفقر فخری»، مفهوم اقتصادی فقر مورد نظر نیست؛ بلکه به نظر بسیاری از صاحب‌نظران فقر وجودی منظور است و حاکی از این واقعیت است که همه انسان‌ها در مقابل ذات اقدس الهی که غنی بالذات است، فی‌نفسه فقیرند و در هر لحظه لحظه وجودشان، محتاج فیض و لطف الهی هستند.

فقر جسمی

شخصی که نقص عضو دارد، دچار فقر جسمی است. بدین ترتیب معلولان در شمار فقیران جای دارند؛ البته چنین فقری غالباً به فقر مالی نیز می‌انجامد.

فقر اقتصادی

این نوع فقر، فقر اقتصادی، معیشتی و محرومیت نیز خوانده می‌شود. این نوع از فقر عبارت است از ناتوانی در برآورده ساختن نیازهای انسانی، حداقل امکانات معاش و به تعبیر دیگر عدم برخورداری از قوت لایموت. از آنجا که نیازهای انسان را به دو قسم نیازهای اولیه و ثانویه تقسیم می‌کنند، فقر اقتصادی خود به دو نوع زیر قابل تقسیم است:

الف: فقر مطلق: هرگاه شخصی از تأمین نیازهای اولیه زندگی خود و افراد تحت سرپرستی اش ناتوان باشد و به عبارت دیگر، از آن میزان کالری یا پروتئین که برای ادامه حیات سالم لازم است برخوردار نباشد دچار فقر مطلق است.

ب: فقر نسبی: ممکن است گروهی از افراد یک کشور از توانایی لازم برای تأمین نیازهای اولیه زندگی برخوردار باشند، ولی به لحاظ اینکه درآمد و سطح زندگی آنان از متوسط درآمد جامعه پایین‌تر است در فقر نسبی بسر می‌برند. همچنین درآمد جامعه‌ای اگر از سطح متوسط درآمد کشورهای جهان پایین‌تر باشد، آن کشور، در سطح کلان، در فقر نسبی بسر می‌برد، هر چند نیازهای اساسی خود را تأمین کند. آنچه از روایات و نیز فتاوی فقها استنباط می‌شود، این است که فقر در اسلام طبق معیار دوم تعریف شده است.

به نظر آیت‌الله محسنی به رغم آن که جامعه‌شناسان در مورد بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشورهای در حال توسعه خوش بین بودند، و تحولات پس از پایان جنگ سرد را نقطه آغاز رشد اقتصادی و از میان رفتن فقر شدید می‌دانستند؛ اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که فقر، اکنون بخش عظیمی از ساکنان سیاره زمین را رنجور کرده و آنان را در وضعیتی غیر انسانی قرار داده است. گزارش سال ۲۰۱۲ «کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد» نیز مؤید این حقیقت است که در صورت تداوم وضع موجود، با افزایش جمعیت جهان از ۷ میلیارد نفر کنونی به تقریباً ۹ میلیارد نفر در سال ۲۰۴۰، بیش از ۳ میلیارد نفر با فقر و گرسنگی دست و پنجه نرم خواهند کرد (محسنی، ۱۳۹۶، ج ۱، صص ۱۸۶-۱۸۷).

فقر فرهنگی

گروهی، به رغم برخورداری از مواهب طبیعی بسیار، همواره خود را نیازمند می‌پندارند، و در اندیشه افزایش دارایی خویش بسر می‌برند و از مشاهده مردم دارا تر در حسرت فرو می‌روند. آزمندی و حسد در جان این افراد ریشه دوانیده، آن‌ها را از درون می‌پوساند: علی علیه السلام می‌فرماید: الطمع فقر حاصر، طمع فقری فراگیر و محدودکننده است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ج ۶: ص ۳۵۲).

حضرت در جای دیگری این فقرا بدترین فقرها دانسته‌اند (همان، ج ۴: ص ۴۱۵) چنین شخص و جامعه‌ای هر قدر دارا تر شود، فقرش فزونی می‌یابد، مانند تشنه‌ای که نوشیدن آب دریا بر تشنگی‌اش بیافزاید، مقابل این وضعیت، حالت استغناست. در این حالت ممکن است شخص تنگدست باشد. ولی در درون خویش احساس آرامش و بی‌نیازی کند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لا فقر کفقر القلب ولا غنی کغنی الفقیر» (ابن شعبه، ۱۳۹۵: ص ۲۰۸). یکی از عواملی که در فقر فرهنگی مؤثر است، تبلیغ فرهنگ مصرفی و ترویج کالاهای لوکس و تجملی در جامعه است که متأسفانه جامعه امروز افغانستان دچار آن است.

همچنین در ذیل روایت «فقر مرگ بزرگ است»، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: آیا فقر اقتصادی منظور شما است؟ فرمودند: خیر، منظور فقر دینی است (دادگر، ۱۳۸۷، صص ۶۲-۶۳). بر این اساس شناخت مفهوم فقر باید در چارچوب منظومه فقر و غنی صورت بگیرد که هر دو مفهوم در یک سر این طیف واقع شده‌اند و حالتی از افراط و تفریط را نشان می‌دهند.

در متون دینی آنچه بیش از خود فقر و غنی اهمیت دارد، مبارزه با فاصله بین فقیر و غنی و فرهنگ فقر و فقر پرور است. به عبارت دیگر موضوع اساسی از بین بردن یا حداقل کاهش فاصله طبقاتی در جامعه انسان‌ها حاکمیت غنای فرهنگی است. بر همین اساس فقر به عنوان موضوع احکام مورد توجه فقها قرار گرفته و آنان برای مبارزه با فقر و نیز محو آن به شناسایی آن و دامنه‌اش پرداخته‌اند و احکام ویژه‌ای از قبیل فرهنگ زکات، خمس، صدقات، جرائم مالی (کفارات)، وقف، وصیت و... را برای مسلمانان به ویژه ثروتمندان و نیز دولت اسلامی ارزش تلقی نموده‌اند (دادگر، ۱۳۸۷، نامه مفید، شماره ۱۷).

ریشه‌های فرهنگی فقر و راهکارهای مقابله با آن

مشکل فقر از مسائل بزرگ و ریشه‌دار در حیات بشری است و با وجود تلاش‌های گسترده ملی و

بین‌المللی هنوز تنگدستی بی‌داد می‌کند و جمع بزرگی از انسان‌ها را به زانو در آورده است. به طور طبیعی در مبارزه با این پدیده باید دو راهکار در نظر گرفت: راهکارهایی که حالت مسکن و ضربتی دارند و به طور عمده بررفع و محو آثار و عوارض فقر تأکید دارند و راهکارهایی که برکارهای بلندمدت متکی هستند و به زمینه‌ها و علل پیدایش فقر توجه دارند. فعالیت‌های ضربتی از قبیل کاهش بیکاری و حمایت‌های مالی را می‌توان جزء دسته نخست به‌شمار آورد. این برنامه‌ها مقطعی و زودگذر می‌باشند و می‌توانند مقداری از شدت آلام و مصائب این طبقه را کم نمایند، اما همان‌طور که مشخص است، این راه‌حل‌ها نهایی و اصولی تلقی نمی‌شوند و چه بسا خود از عوامل اجتماعی و ساختاری فرهنگ فقر به حساب می‌آیند و در طولانی مدت می‌توانند فرهنگ فقر را نهادینه سازد.

اما در راهکارهای بلندمدت و اساسی باید توجه به ابعاد فرهنگی فقر صورت بگیرد و ریشه‌های فرهنگی فقر در فرایند طولانی مدت ساختاری و فرهنگی از میان برداشته شود. در این راهکار به طور کلی اصلاح ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، به منظور کنترل، کاهش و محو فرهنگ فقر و در گام بعدی فقراقتصادی اهمیت فراوانی دارند.

در عرف عقلاشیوه اصولی و ریشه‌ای برخورد با مشکلات، جلوگیری و یا ازبین بردن زمینه‌های پیدایش آن است. همان‌گونه که همه متخصصان دانش پزشکی اتفاق نظر دارند و قایه (پیشگیری) در بهداشت و درمان آسان‌تر، کم هزینه‌تر و مهم‌تر از درمان خود بیماری است. امروزه در بیشتر کشورهای پیشرفته دنیا تلاش‌های پیش‌گیرانه روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه برای دفع مریضی در اولویت قرار دارد تا رویکردهای پسینی و رفع محورانه پزشکی. براین اساس در مبارزه با فقر نیز ابتدا باید ببینیم چه عوامل و زمینه‌هایی موجبات پیدایش فقر فرهنگی را در جامعه فراهم می‌آورد و سپس جهت ازبین بردن فقر فرهنگی راهکارهای مقابله با آن عوامل و زمینه‌ها را ارائه نماییم. با این کار به دلیل رابطه دیالکتیکی فقر فرهنگی و فقراقتصادی، معضل فقراقتصادی نیز به صورت ریشه‌ای حل خواهد شد.

طبق مفروض نوشته، آنچه محرومیت‌ها را در جامعه سبب شده و هرروز دامنه آن را گسترده‌تر می‌کند، قبل از آن که ریشه در مسائل اقتصادی داشته باشد، ریشه در بینش‌ها، باورها، برداشت‌ها و ارزش‌های فرهنگی جامعه دارد؛ به عنوان مثال در جامعه‌ای که نظام طبقاتی و ارزش‌های برخاسته از فرهنگ تبعیض نژادی و عصبیت‌های حزبی و قومی حاکم

است و هر شخص به اندازه و جایگاه اجتماعی‌اش از امکانات ویژه‌ای بهره‌مند می‌شود، این چرخه به خودی خود فقر و محرومیت را برای گروهی و رفاه، آسایش و ثروت را برای دسته‌ای دیگر فراهم می‌کند. از این‌رو، راه‌حل آن، تغییر باورهای غلط و از بین بردن فرهنگ فقر در جامعه است. در ادامه برآنیم که پس از بررسی عوامل فرهنگی فقر به راهکارهای فرهنگی آن بپردازیم.

دیالکتیک جهان‌بینی خرافی و الهی

اصولاً رفتار هر کسی بر اساس نوع جهان‌بینی و تفسیری که از جهان هستی دارد شکل می‌گیرد. بنابراین کسی که می‌پندارد نیک‌بختی دنیا و آخرت جمع‌شدنی نیست و اگر بخواهد در جهان دیگر کامیاب باشد، باید در دنیا در فقر و تهیدستی به سربرد، این نوع نگرش به طور طبیعی رفتار فقیرانه را به دنبال دارد و به خاطر همین تفسیر غلط از زهد، از دنیا روی‌گردان شده و نعمت‌های آن را بر خود حرام می‌کند. این افراد حتی اگر توانایی مالی نیز داشته باشند، از آن استفاده نمی‌کنند. پندار دیگری که مردم را در گرداب فقر گرفتار می‌سازد برداشت نادرست از قضا و قدر و تصور نقش نداشتن انسان در سرنوشت خویش است. بنابراین تفسیرها و رویکردهای نادرست از مفاهیم ارزشی چون تقدیر، توکل، صبر، انتظار و زهد و... به عدم تلاش و سخت‌کوشی انسان می‌انجامد و در نهایت فرهنگ فقر و تنگدستی اقتصادی را به همراه می‌آورد. در نتیجه خرافه‌گرایی را می‌توان یکی از عوامل اصلی فقر فرهنگی در جامعه به‌شمار آورد (رک: محسنی، ۱۳۹۴، ج ۱: ص ۳۶۲).

لذا است که در آموزه‌های دینی ما آمده است که مهم‌ترین فقر، فقر توحیدی و معرفتی است و مبارزه با فقر در ابعاد مختلف رفتن در محضر نور است و فقیر واقعی کسی است که نور خداوند و اولیای خدا را نتواند ببیند.

امیرالمؤمنین علیه السلام شدیدترین فقرا را فقرا ایمانی معرفی می‌کند و فقر در بعد اندیشه و جهان‌بینی ریشه همه فقرها است که اگر این‌ها را نداشته باشیم به طور قطع چیزی نخواهیم داشت.

بهترین راهکار برای مبارزه با فقر توحیدی و ایمانی توجه به سیره عملی پیامبر گرامی اسلام و جانشینان آن حضرت است. از این منظر بزرگ‌ترین غنای فرهنگی، عقل و علم است که عقلا نیت توحیدی بسیار در قرآن تأکید شده و می‌تواند انسان را در همه ابعاد بی‌نیاز کند و

آن‌ها را از هر فقری نجات خواهد داد. از این منظر بزرگ‌ترین فقر فرهنگی بی‌ایمانی و خدا فراموشی یا بیگانگی با خداوند است که از خود بیگانگی انسان را در پی دارد.

همین غنای فرهنگی است که چهار غنای دیگر را در پی دارد: ایمان، عمل صالح، امر به معروف و نهی از منکر و صبر در برابر ناملازمات روزگار. نتیجه آن‌که راهکار مقابله با این عامل پیدایش فقر و تهیدستی، تحصیل معرفت صحیح و برخورداری از یک جهان بینی الهی مبتنی بر آموزه‌های وحیانی و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جانشینان آن حضرت می‌باشد. در اثر جهان بینی صحیح و ایمان است که فرهنگ ایثار و ایثارگری در میان جامعه حاکم می‌شود، بگونه‌ای که افراد با وجود گرفتاری‌های همه جانبه حاضر می‌شوند که برادران دینی خود را بر خود مقدم بدارند (محسنی، افق اعلی، ج ۳: ص ۲۴۸). در این رابطه نه دیدگاه صوفیانه که پشت کردن به دنیا و طرد آن را سرلوحه اعمال و رفتار خود قرار می‌دهند و نه دیدگاه دنیاگرایانه که جهت‌گیری عمده ادیان الهی را سعادت دنیوی و رفاه و آسایش در دنیا می‌دانند و نه دیدگاه آخرت‌گرایانه که رسالت اصلی دین را سعادت اخروی و تأمین نیک‌بختی آن جهان می‌دانند، هیچ کدام نمی‌تواند تفسیری صحیح از نظام هستی باشد. بنابراین تنها گزینه صحیح این است که دین اسلام بر اساس آیات و روایات در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، نظام مند و دارای طرح و برنامه است. افزون بر سعادت اخروی انسان، برای کامیابی و سعادت دنیوی نیز ساز و کاری اندیشیده است. چرا که راه رسیدن به سعادت اخروی، سعادت دنیوی است که باید از این بستر و گذرگاه عبور کرد. چنین رویکرد و تفسیری از جهان سبب می‌شود تا انسان برای تأمین سعادت دنیوی خود تلاش نماید و خود را از شرایط فقر و تنگدستی رهایی بخشد.

این امر چقدر با صراحت در اندیشه آیت‌الله محسنی آمده است: «فرد بی‌دین در جهان مادی کروکورو بی‌نظم و بی‌حساب و زیر شلاق تصادف و بخت بد، زندگانی می‌کند که هیچ کار آن، قانون ندارد! مؤمن در زندگانی اجتماعی - اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و سایر شئون حیات، و ظایف عقلایی و منصفانه‌ای دارد که از ظلم و فساد و تباهی و حق تلفی و اذیت و اضرار به دیگران در پناه عدالت فقهی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و به یک کلمه، عدالت دینی دوری می‌کند و به دستور دینی به احقاق حق و انصاف و احسان و همکاری علاقه پیدا می‌کند و در موقع فقر و تنگدستی و مرض عزت خود را از دست نمی‌دهد و همه را از

مصلحت پروردگار می‌داند» (محسنی، ۱۳۹۶، ج ۲: صص ۲۵۳-۲۵۴).

دیالکتیک جهل و عقل

پس از فقر توحیدی، مهم‌ترین شاخصه فقر فرهنگی جهل و نادانی است. زیرا تا کسی از شناخت و آگاهی لازم و صحیح نسبت به جهان، جامعه، هم‌نوعان و هدف زندگی اجتماعی خود برخوردار نباشد، به طور طبیعی قادر نخواهد بود، تغییر و تحولی در اوضاع زندگی خود ایجاد نماید. علی علیه السلام علم و آگاهی انسان را اصل و ریشه هر خیر و جهل و نادانی را اصل و ریشه هر شری می‌داند. بنابراین مبارزه با جهل و نادانی در واقع اصلی‌ترین مبارزه با فقر فرهنگی به حساب می‌آید. جهل باعث می‌شود که جامعه در فقر فرهنگی بسر برده و هم در بعد مادی و هم در بعد معنوی بیهوده به دور خود بچرخد و هیچ آینده روشنی نداشته باشد (محسنی، ۱۴۱۱: ص ۵۲). ایشان بارها در صحبت‌های خصوصی و سخنرانی‌های عمومی خویش (ماه میزان، سال ۱۳۶۸ مسجد امام تهران) می‌گفت اگر من در آینده در کشور مسول (رئیس جمهور) بی‌شوم بی‌سوادى را که مشکل اصلی و اساسی کشور ما است جرم اعلان می‌کنم چنانچه افراد در زمان مشخص که از سوی دولت اعلام می‌شود از نعمت سواد و علم بهرمنند نشدند، این افراد به عنوان مجرم باید از دریافت خدمات عمومی (که در کشورهای پیشرفته معمول و مرسوم است) محروم شوند؛ که این امر حکایت از درک عمیق این اندیشمندان فرازانه از معضل اساسی و ریشه‌ای کشور حکایت می‌کند.

اعتلای فرهنگی و سطح آگاهی‌ها و شناخت مردم در یک کشوریکی از شاخص‌های توسعه انسانی در جهان است. این شاخص نه تنها در غنای فرهنگی عاملی تعیین‌کننده است، بلکه خود نیز موضوعیت دارد. هرگاه کشوری از رشد اقتصادی بالا بهره‌گیرد، ولی شمار بی‌سوادانش بسیار باشد، توسعه یافته شمرده نمی‌شود. به این جهت اسلام بردانش و فراگیری آن تأکید فراوان کرده است. مطالعه سیره عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام نشان‌دهنده اهمیت این موضوع است که آن حضرت پس از جنگ بدر مقرر داشت اسیرانی که توان پرداخت فدیة را ندارند، در برابر آموزش خواندن و نوشتن به ده مسلمان آزاد شوند. اعزام دو تن برای آموختن شیوه استفاده از منجنيق نشان‌دهنده توجه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به این مهم است. در فرهنگ اسلامی در کنار دانش، به مسئله خرد نیز توجه بسیار شده است. در منابع روایی تحت

عنوان «کتاب عقل و جهل» درباره ارزش خرد و دعوت انسان‌ها به تعقل و تفکر روایات فراوانی به چشم می‌خورد. این روایات عقل را پیامبر باطنی و وسیله عبادت خداوند متعال و رسیدن به بهشت شمرده‌اند. بنابراین بالا بردن شناخت، علم و آگاهی، همچنین تقویت قوه عاقله و خرد انسان مهم‌ترین راهکار مقابله با فقر فرهنگی به حساب می‌آید به گونه‌ای که یکی از کل کمالات انسان «التفقه فی الدین» یعنی شناخت ژرف و عمیق در دین به حساب آمده است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: هیچ نعمتی از عقل برتر نیست (همان: ۳۳۹)، ولی برخی از انسان‌ها از این نعمت بزرگ بی‌بهره یا کم بهره‌اند. عقل مراتب مختلفی دارد. گروهی از پایین‌ترین مرتبه آن یعنی توان درک نیز بی‌بهره‌اند، شریعت برای تدبیر زندگی چنین افرادی سرپرست مشخص کرده است. گروهی دیگر، به رغم برخورداری از این مرتبه از مراتب بالاتر آن یعنی مرحله دانش و نیز عقل عملی، که سبب تشخیص درست از نادرست می‌گردد، بی‌بهره‌اند. این دسته در روایت‌ها نادان شمرده شده‌اند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ فقری مانند جهل و نادانی نیست» (غررالحکم، ج ۶: ص ۳۵۲) بنابراین با عنایت به تعریف فقر فرهنگی، هرکسی که توانایی علمی و عقلی بهینه‌سازی شرایط محیطی خود را در بعد فردی و اجتماعی نداشته باشد، دچار فقر فرهنگی است و تا زمانی که قوه عاقله و خرد او تقویت نشود توان تاثیرگذاری بر محیط پیرامونی خود را نخواهد داشت. بنابراین می‌توان گفت پایه و اساس حل مشکلات جامعه در سایر ابعاد، برطرف کردن فقر فرهنگی در جامعه است. که فرهنگ‌سازان و دانشوران جامعه باید آن را در اولویت برنامه‌های خود قرار دهند و سعی و تلاش خود را به آن معطوف دارند. از منظر بسیاری از رهبران و مسئولین جوامع اگرچه رایج‌ترین نوع فقر، در بعد اقتصادی آن مطرح است به گونه‌ای که با شنیدن واژه فقر، سریعاً این عرصه به ذهن متبادر می‌شود، اما بعد دیگر فقر یعنی فقر فرهنگی بسیار عمیق‌تر و ریشه‌دارتر از فقر اقتصادی است به گونه‌ای که ریشه بسیاری از فقر اقتصادی افراد جامعه را شامل می‌شود. از این جهت از بین بردن فقر فرهنگی باید در اولویت فعالیت‌های افراد، جامعه و مسئولین برای برون رفت از مشکلات فقر اقتصادی در جامعه قرار گیرد (رک: محسنی، ۱۳۹۶، ج ۳: صص ۳۳۸-۳۴۰).

دیالکتیک گناه و تقوا

براساس آیات و روایات، گناه سبب کم شدن روزی انسان و از عوامل فقر به طور مطلق به شمار می‌رود و خود نیز گناهان دیگری را در پی دارد. برخی روایات، از گناهانی خاص مانند دروغ، خیانت، گسستن پیوندهای خویشاوندی، اسراف و ستم‌نام برده‌اند که بزرگ‌ترین فقر فرهنگی به حساب می‌آیند. دسته‌ای دیگر به طور کلی گناه را موجب زوال نعمت دانسته‌اند. در مقابل، بسیاری از روایات‌ها نعمت خداوند و وسعت روزی را به ایمان و تقوا و کردار نیکو چون خوش اخلاقی، امانت‌داری، دعا و صدقه وابسته ساخته‌اند. در تحلیل ارتباط فقر و گناه و نیز کردار نیک و دارایی باید گفت؛ هر چند خداوند نظام هستی را براساس قانون علیت آفریده و هیچ چیز بدون علل و اسباب پدید نمی‌آید. ولی علل و اسباب عالم هستی منحصر به امور مادی نیست و علل و اسباب معنوی نیز، به طور مستقل و یا در کنار آن علت‌ها تأثیرات شگرفی دارند. به عنوان مثال فرموده‌اند صدقه یا تحکیم پیوند خویشاوندی (صله رحم) از علل معنوی طول عمر و در نتیجه غنای فرهنگی به حساب می‌آید.

با عنایت به رابطه فقر و گناه، به این نتیجه می‌رسیم که اگر گناه موجب ازدیاد فقر و تنگدستی می‌شود در نقطه مقابل ایمان و تقوا سبب افزایش نعمت، خیر و برکت در زندگی انسان می‌شود. همان گونه که خدای متعال می‌فرماید: اگر اهل شهرها و آبادیها، می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کيفر اعمال شان مجازات کردیم. «و لوان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذنا هم بما کانوا یکسبون» (اعراف، ۹۶). منظور از برکات آسمان همان رحمت الهی و تقرب الی الله است. منظور از برکات زمین یعنی آزادی، رفاه، استقلال، امنیت سعه رزق و سلامت بدن است. بنابراین پرهیز از گناهان و التزام عملی به تقوا و ایمان و عمل صالح که خود از پایه‌های غنای توحیدی‌اند آثاری از جمله ازاله فقر و تنگدستی را به همراه خواهد داشت.

دیالکتیک تبلی و فعالیت

اگرچه خداوند «توکل» را عاملی مؤثر در سرنوشت انسان قرار داده است ولی بر کار و تلاش نیز تأکید ویژه‌ای دارد و در آیه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم، ۳۹)، به صراحت بیان داشته

است که برای انسان چیزی نیست، جز آنچه با سعی به دست آورده (طبرسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ص ۲۰۲) و اصولاً توکل در سایه تلاش معنا و مفهوم می‌یابد و با تنبلی و کاهلی رابطه‌ای ندارد.

پس بهترین راهکار نجات از فقر را می‌توان ترویج و نهادینه سازی فرهنگ کار و تلاش قلمداد کرد؛ زیرا کار علاوه بر اینکه نیاز مالی انسان را برآورده می‌کند، عاملی تربیتی برای شکوفایی و کمال انسان نیز به‌شمار می‌رود. به همین علت، اسلام برای فرهنگ تولید اهمیت خاصی قائل است و اساس اقتصاد خود را کار می‌داند. مارکس کار و بخصوص کار مولد را اساس انسانیت انسان می‌داند. نکته مهم از بعد جامعه‌شناختی به کار این است که باید کار به عنوان یک فرایند و شیوه زندگی انسان نهادینه شود، نه به عنوان یک امر تحمیلی و برای رفع نیاز. در این صورت است که فقیر و غنی به یک اندازه به کار اهمیت می‌دهد.

زیرا تنها راه دستیابی به امکانات و مواهب دنیوی، سعی و تلاش خود انسان است و توکل بدون تلاش مردود است و بدعتی مخالف قرآن به‌شمار می‌رود پس توکل بدون تلاش و کوشش بی‌وقفه، منجر به تنبلی می‌شود و تنبلی نیز سبب فرهنگ فقر شده و فقر اقتصادی را به دنبال خواهد داشت.

از آنجا که هدف کلی تربیت اسلامی، ساخت انسان سالم، کامل و کارآمد است. به این منظور کار، تلاش و تولید برای تأمین معاش از عوامل مهم در حفظ سلامت جسمانی و روانی انسان، توسعه اجتماعی و اقتصادی و ضامن پیشگیری از بیماری‌های جسمی، روحی و اخلاقی خواهد بود و از طرفی، راهکاری تربیتی محسوب می‌شود که بسیاری از صفات نیک را در انسان و جامعه پرورش می‌دهد.

در فرهنگ اسلامی، کار برای تأمین معاش یک ارزش دینی و فرهنگی تلقی می‌شود و تلاش دین برای تربیت افراد تلاشگر و کارآفرین است. امام علی برای مقابله با فقر، کار و تولید را عامل اصلی رسیدن به هدف معرفی کرده و برای تشویق مسلمانان به کار و تلاش، پیامبران را مثال زده است تا الگویی برای مردم باشند (رک: نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰). همان‌طور که خود امام بسیار اهل کار و تولید بودند و مردم را از تنبلی، تن‌پروری و بیکاری برحذر می‌داشت و می‌فرمود: هر کس آب و زمین داشته باشد و با این حال فقیر باشد، خدا او را از رحمت خویش دور می‌کند؛ زیرا معتقد بود فرد و جامعه‌ای که نتواند با کار و تلاش، حیات اقتصادی و اجتماعی خود را سامان دهد، سرانجام پذیرای فرهنگ فقر و تنگدستی خواهد شد (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ص ۶۵۳).

دیالکتیک فردگرایی و جمع‌گرایی

مشارکت با دیگران یکی دیگر از عوامل ترویج غنای فرهنگی در جامعه است؛ زیرا لازمه زندگی اجتماعی، شراکت، تعاون و همکاری افراد با یکدیگر است (رک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ص ۱۴۷). امام علی در گفتار حکیمانه‌ای به یکی از راه‌های کسب ثروت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «با کسی که روزی به او روی آورده، شراکت کنید که او توانگری را سزاوارتر و روی آمدن روزگار خوش را شایسته‌تر است» (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۰).

در شرح این خطبه چنین آمده است: امام علی علیه السلام در این حکمت، به یک اصل بزرگ اقتصادی پیشرفته توجه دارد و آن تأسیس شرکت‌ها، همکاری و تعاون با یکدیگر است. از طریق این همکاری و تعاون، سودی حاصل می‌شود که از کار کردن یک نفر به تنهایی به دست نمی‌آید. زیرا بسیاری از احتیاجات انسان‌ها از راه کار گروهی و جمعی، بهتر حاصل می‌شود (محمودی، ۱۳۸۲: ص ۳۳) و اساساً موجود اجتماعی بودن انسان در همین فرض معنا می‌یابد.

همچنین برخی نوشته‌اند: «اساس پیشرفت، بر تلاش، کار، مدیریت، نظم و تدبیر است و ممکن است منظور امام در کلام فوق، اشاره به عوامل موفقیت و بهره‌گرفتن از مدیریت و لیاقت‌های آنها باشد. بر همین اساس می‌فرماید: با کسانی که در زندگی اقتصادی خود موفقیت بیشتری به دست آورده‌اند، شراکت کنید و از عوامل موفقیت آنها بهره‌برید» (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ج ۱۳: ص ۷۵۸).

با توجه به موارد یادشده، از کلام امام علی علیه السلام چنین استنباط می‌شود که ایشان به دنبال تربیت جامعه‌ای است که افراد فقیر و غنی در آن با همکاری و تلاش متقابل و همکاری جمعی، فرهنگ شراکت و تعاون و جمع‌گرایی را نهادینه کنند و موجب ایجاد فرهنگ جمع‌گرایی شوند که یکی از مهم‌ترین فاکتورهای غنای فرهنگی به شمار می‌رود.

دیالکتیک بی‌نظمی و نظم

رمز موفقیت هر کس، داشتن طرح و برنامه صحیح متناسب با موقعیت خود و جامعه و تنظیم مخارج زندگی است. در سطح کلان نیز کشورها با تنظیم برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت به سامان‌دهی وضعیت فردی و جمعی خود می‌پردازند. امروزه کمتر نهاد و سازمان اجتماعی را می‌توان یافت که در راستای حفظ و توسعه خود و رقابت با سازمان‌های رقیب،

پلان استراتژیک بلندمدت نداشته باشد. بنابراین بی‌برنامگی یا برنامه‌ریزی نادرست به پیدایش فقر در سطح افراد و جوامع می‌انجامد و در گام بعدی فرهنگ بی‌نظمی را در جامعه ترویج خواهد کرد. به همین جهت حضرت علی علیه السلام نداشتن برنامه در زندگی و سوء تدبیر را عامل فقر دانسته است (حکیمی، ۱۳۶۸، ج ۴: ص ۳۱۸). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تضمین می‌کنم، هر کس در زندگی خود اقتصاد را رعایت کند، هرگز فقیر نشود (همان). برخی روایات نیز اسراف را سبب زوال نعمت دانسته‌اند. (همان: ص ۳۲۰) بنابراین فقدان برنامه‌ریزی صحیح و یا نداشتن عقل معاش موجبات فقر و فرهنگ فقر را در پی دارد. در نتیجه تقویت عقل معاش که یکی از کل کمالات انسانی محسوب می‌شود، موجبات از بین بردن فقر، کاهلی و فقر فرهنگی را فراهم می‌آورد.

دیالکتیک بی‌عدالتی و عدالت اجتماعی

به نظر آیت‌الله محسنی یکی از مهم‌ترین عوامل فقر فرهنگی و فقر اقتصادی را می‌توان بی‌عدالتی و تبعیض‌های همه‌جانبه هم‌درون کشورها و هم‌درمیان کشورهای جهان به حساب آورد. آمارهای که در مورد وضعیت فقر در کشورهای مختلف جهان منتشر شده، نشان می‌دهد که بخش عمده انسان‌های بی‌سواد، جاهل و گرسنه و فقیر، شهروندان کشورهای توسعه‌نیافته و یا ساکن در جغرافیای جنگی است. بر پایه این آمارها بیش از ۴۰ درصد فقرای جهان در جنوب آسیا به سر می‌برند. بر اساس این گزارش، غرب با در اختیار داشتن ۲۰ درصد جمعیت جهان، بیش از ۸۰ درصد محصولات کشاورزی تولیدی جهان را مصرف می‌کند؛ به گونه‌ای که ۷۵ درصد شیر تولیدی جهان، ۶۲ درصد منابع آبی جهان، ۸۴ درصد انرژی و ۴۵ درصد گوشت و ماهی جهان توسط مردمان ساکن در کشورهای توسعه‌یافته مصرف می‌شود. بنابراین هم‌اکنون مواد غذایی کافی برای تغذیه مردم جهان وجود ندارد، اما این توزیع و مصرف ناعادلانه مواد غذایی در غرب است که جهان را با بحران فقر و گرسنگی روبرو ساخته است.

سازمان آکسفام که یک گروه خیریه بین‌المللی برای مبارزه با فقر و گرسنگی است نیز در گزارش سالانه خود از وضعیت جهان در سال ۲۰۱۲ میلادی، با اشاره به همین واقعیت، در مورد افزایش نابرابری و فقر در جهان هشدار داد. در این گزارش با اشاره به تعمیق فقر و نابرابری در جهان در سال‌های اخیر آمده است: در حالی که در سال ۲۰۱۲ درآمد سالانه ۱۰۰ ثروتمند جهان

به رقم ۲۴۰ میلیارد دالر رسیده است، صدها میلیون نفر از مردم فقیر در نقاط مختلف دنیا تنها با درآمد ۱ دالر و ۲۵ سنت در روز زندگانی کرده‌اند. این در حالی است که با درآمد یک ساله ۱۰۰ ثروتمند جهان در سال ۲۰۱۲؛ یعنی ۲۴۰ میلیارد دالر، می‌توان مشکل فقر جهانی را ریشه‌کن کرد (محسنی، ۱۳۹۶، ج ۱، صص ۱۸۸-۱۹۰). یگانه راه تغییر این فرهنگ تجمل‌گرایی و بی‌عدالتی حاکمیت عدالت و برابری در جامعه است. ایشان معتقد است که عدالت نخستین قاعده زندگی است و بدون عدالت زندگی اجتماعی قوام نخواهد یافت: «زندگی نیاز به عدالت اجتماعی دارد و عدالت اجتماعی از لازمه زندگی بشر است. اگر عدالت اجتماعی در بین جامعه وجود نداشته باشد، مردم آرامش پیدا نمی‌کند. استعمار و استثمار وضعیت اجتماعی را برهم می‌زند، تمام سرمایه و ثروت، در اختیار عده‌ای قلیل قرار می‌گیرد. وقتی که چنین شد، فقر در میان مردم به اوج خود می‌رسد، امنیت اجتماعی از بین می‌رود، کشمکش در میان مردم به وجود می‌آید. اگر امنیت عمومی از بین برود، زندگانی برای همه مشکل می‌شود، آن وقت نه سرمایه‌داران زندگی راحت می‌توانند و نه مردم فقیر، تمام مردم آرامش و آسایش خود را از دست می‌دهند (محسنی، ۱۳۹۴، ج ۲: ص ۲۵).

دیالکتیک تجمل‌گرایی و اعتدال‌گرایی

یکی دیگر از ریشه‌های فرهنگی فرهنگ فقر و فقر اقتصادی در جامعه حاکمیت فرهنگ مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی است. امروزه رسانه‌های جمعی، سلبریتی‌ها و رقابتی شدن فروش کالا در میان شرکت‌های تولیدی ملی و بین‌المللی عامل اصلی حاکمیت فرهنگ مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی در سطح جهان و بخصوص در جامعه ما شده است. این فرهنگ به نوبه خود هم فقر اقتصادی را به دنبال دارد و هم بسیاری از ناهنجاری‌های خانوادگی و اجتماعی را در پی دارد (رک: محسنی، بی‌تا، صص ۱۸۴-۱۸۶). حاکمیت فرهنگ تجمل‌گرایی از سویی باعث حاکمیت فرهنگ ریخت و پاش و هدر رفتن سرمایه‌های ملی می‌شود و از سوی دیگر باعث استبداد و استعمار بیشتر در جامعه خواهد شد (محسنی، ۱۳۸۷، ج ۲: ص ۱۱۷). حاکمیت فرهنگ اعتدال در جامعه یگانه راه برون‌رفت از این معضل است (همان).

نتیجه‌گیری

به همان اندازه که فقر و محرومیت همواره یکی از چالش‌های اصلی فراروی جوامع بشری بوده

است و انسان‌ها مدام با این پدیده شوم دست‌به‌گریبان بوده‌اند، مبارزه با فقر و ارائه راهکارهایی تئوریک و پراتیک جهت فقرزدایی نیز همواره جریان داشته است. با این حال بشر هیچ‌گاه موفق به مهار این معضل خانمان‌سوز نشده است. شاید یکی از دلایل آن به تبیین ناکفایت‌مند این پدیده، نحوه برخورد با این معضل و راهکارهای ارائه شده برگردد. شواهد نشان از آن دارد که در طول تاریخ فقر همواره به مثابه یک مفهوم و یک پدیده اقتصادی در نظر گرفته شده است و راه‌حل‌ها نیز همواره از این منظر ارائه شده است. از این رو، تقلیل فقر به فقر اقتصادی و تلاش برای ریشه‌یابی و ارائه راهکار از این منظر را می‌توان نوعی نگاه تقلیل‌گرایانه و ریشه‌لاینحل این معضل به‌شمار آورد.

در این نوشته تلاش شده است تا فقر از منظر فرهنگی مورد توجه قرار گیرد. تحقیق حاضر با مفروض داشتن این‌که فقر بیش از آن‌که ریشه اقتصادی داشته باشد، ریشه فرهنگی دارد و نیازمند راه حل فرهنگی است. از این رو تحقیق حاضر به دنبال تبیین فرهنگ فقر و فقر فرهنگی به دنبال تبیین ریشه‌های فرهنگی فقر بوده و تلاش نموده است که راهکارهایی فرهنگی ارائه دهد. نگارنده معتقد است که درپیش‌گیری سیاست فرهنگی نسبت به معضل فقر نوعی نگاه ژرف‌گرایانه نسبت به این پدیده است و می‌توان آن را نوعی سیاست پیش‌گیرانه و دفع‌گرایانه نسبت به این پدیده دانست. لذا است که این تحقیق ریشه‌های فقر و راهکارهای برون‌رفت از آن را در ذیل دیالکتیک‌های زیر به بررسی گرفته است: دیالکتیک جهان‌بینی خرافی و جهان‌بینی الهی، دیالکتیک جهل و علم، دیالکتیک فردگرایی و جمع‌گرایی، دیالکتیک بی‌عدالتی و عدالت‌محوری و دیالکتیک تجمل‌گرایی و اعتدال‌گرایی.

از این منظر، فقر که جامعه ما از آن در رنج و عذاب است، نه فقر اقتصادی بلکه فقر فرهنگی است. آیت‌الله محسنی در یک عبارت گویا و نغز جامعه سعادت‌مند و عاری از فقر و به سخن دیگر غنای فرهنگی به عنوان ریشه غنای اقتصادی را این‌گونه به تصویر می‌کشد: «جامعه وقتی به سعادت می‌رسد که مطالعه کار روزانه اش باشد». همین ایده به نحوی دیگری در یکی از گفته‌های مشهور مرحوم علی شریعتی این‌گونه توصیف شده است:

فقر همه جا سر می‌کشد؛

فقر، گرسنگی نیست، عریانی هم نیست؛

فقر، چیزی را «نداشتن» است، ولی آن چیز پول نیست ... طلا و غذا نیست؛

فقر، همان گرد و خاکی است که بر کتاب‌های فروش نرفته یک کتاب فروشی [و کتاب‌های دکوری در قفسه‌های خانه‌ها و کتابخانه‌ها] می‌نشیند؛
فقر، تیغه‌های برنده ماشین بازیافت است که روزنامه‌های برگشتی را خرد می‌کند؛
فقر، کتیبه سه هزار ساله‌ای است که روی آن یادگاری نوشته‌اند؛
فقر، پوست موزی [کیله] است که از پنجره یک اتومبیل [موترا] به خیابان [سرک] انداخته می‌شود؛
فقر، همه جا سر می‌کشد اما فقر، شب را «بی غذا» سرکردن نیست؛
فقر، روز را «بی اندیشه» سرکردن است.